

احوال و آثار عبدالحسین آیتی یزدی

۲

آثار منظوم آیتی عبارت است از:

- ۱- اشعه حیات شامل هشتاد شعاع - یادگار هشتادمین سال ولادت آیتی است .
- گوینده موضوعها و مباحث اخلاقی را در قالب مثنوی در هشتادبخش بنظم کشیده و در سال ۱۳۲۸ هجری خورشیدی در یزد چاپ کرده است .
- ۲- چکامه شمشیر چاپ تهران -
- ۳- خردنامه چاپ استامبول
- ۴- قصیده قرآنیه با ترانه روحی چاپ تهران
- ۵- نغمه دل چاپ تهران (۱)

افزون بر آنچه نقل گردید در اکثر مولفات آیتی بویژه در خلال مطالب مجله های نمکدان فصاید ، غزلیها قطعات اخلاقی و فکاهی و آثار منظوم ادبی و انتقادی فراوان هست که اگر جداگانه گردآوری شود مجموعه بسیار نفیسی از اشعار آیتی بدست خواهد آمد .

رتاب علوم انسانی * * *

پیش از این به وسعت اطلاعات تاریخی و ادبی و فریحه سرشار آیتی در سرودن شعر و "انشاء نثرهای بلیغ" اشارت کردم و بویژه متعرض این نکته گردیدم که وی در علوم عقلی و نقلی تبحری بسزاداشت آثاری که از او در دست میباشد بیشتر متضمن مباحث و موضوعهای

- (۱) برای کسب آگاهی بیشتر در باره آثار منظوم آیتی به مآخذ ذیل رجوع شود .
مولفین کتب چاپی تالیف خانباربا مشار جلد سوم ص ۷۱۹ - ۷۱۸
تذکره شعرای معاصر ایران تالیف سید عبدالحمید خلخالی جلد دوم ص ۳ - ۲
سخنوران نامی معاصر تالیف سید محمد باقر برقی جلد دوم ص ۴۱ - ۴۰
تاریخ یزد تالیف مهدی احمد ظاهری چاپ گلپهار یزد ص ۱۶۸ - ۱۶۴
سالنامه فرهنگ یزد چاپ گلپهار یزد ۱۳۲۷ مقاله ممتع استاد بزرگوار حسین محبوبی
اردکانی ص ۲۵ - ۲۳

تاریخی، فلسفی، مذهبی ادبی و انتقادی است. آیتی در نگارش هم در شیوه ساده‌نویسی استاد بود و هم در سبک متکلف قدما مهارت داشت اینک برای آشنائی بیشتر با نوشته‌های او در اینجا چند فقره از آثار منشور آیتی را نقل می‌کنم.

اندرز . " زن جوان چون گل بوستان است اگر کم بویی لذت گیری و اگر فزون جویی ذلت پذیری چه بوی خوش کمش درد سر برد و زیادش سردرد آورد " (۱)

علموا اولادکم الادب . " آری از علم و ادب فقرا آسایش یا بند و اغنیا آرایش صالح اجرش مضاعف شود و طالح زجرش محفف خاصه چون متاع ادب باهلش افتد سهلش شمارد و تالی جهلش نینگارد " (۲)

" امروز روز دانش و کوشش است بکوشید تا دانش یابید و بدانید که باید کوشش‌نمایید هنر پایه زندگیست و بی‌هنری مایه درماندگی تا چند تن از آفتاب نهفته‌اید و تا کی در سایه خفته ، روز تن‌آسانی سپری شد و گاه خودستایی بر باد ، هنگام بامداد است و آغاز نهادن بنیاد ، سر از بستر خواب بردارید و مستی و بیهوشی از سر گذارید تا روزتان نرفته بپسا ایستید و دست بکار زنید ، کمر بریندید و بازو بکشاید بزانو در نیابید و نیرو بنمایید تا از کاروان باز نمانید . نیرومند یکتا به نیروی توانای خود سوگند یاد نموده که کسی را بی‌رنج گنج نبخشد پس تن برنج سپارید تا شایگان گنج بردارید " (۳)

" هنوزم بیاد است و از یادش دلم شاد که در بهار جوانی و روزگار کامرانی در عیش و شادمانی متوغل بودم و از پایان زندگانی غافل چه همچو بلبلان مست دل از دست داده و بر سر مهر گلرخان مهوش نهاده نه غم را در دلم راهی بود و نه الم را بر منزلم قرارگاهی هر بامداد که سر از خواب برگرفتم جهان را برنگ نوی یافتم و جانتاب را بدیگر برتوی ویژه در فصل بهار که وصل نگارم هوس بود و دیدار یارم دسترس تا در یکی از روزهای بهاری به طرف گلزاری گذارم افتاد و با یار گلعداری سر و کارم که رشک حور و پری بود و آرم ماه و مشتری پهبه چه بهاری و چه نگاری ؟ وه وه چه گلزاری و چه گلعداری ؟ که آن از این حکایت کردی و این از آن روایت بهاری آیت نگارستان چین و گلزاری مصون از تناول گلچین باری نمونه گل سوری و دل‌داری پرده‌گشای حجاب صبوری حالی باحالی خوش‌دست به دست هم دادیم و پای در روضه ارم نهادیم باغی یافتیم رشک خلد برین و راعی آرم

(۱) - منقول از نمکدان خانه اول . دوره اول صدحه ۵۱ (۲) همان‌جا صفحه ۵۴

(۲) - ایضا منقول از نمکدان خانه اول دوره اول صفحه ۴۳

ساحت اعلیٰ علیین گل در تبسم بلبل در ترنم شمشاد شاد سرو آزاد سنبل گیسوانش بر دوش سوسن هرده زیانش خاموش خون سیاوش در جوش دیده نرگس مخمورو مدهوش تیهو بصدا قمری بنوا کیک در قهقهه کمیت در چهجهه دایه ابر مهربان ساحت چرخ سایبان باد صبا بی همهمه برگ از نسیم در زمزمه آبشار گهرریز هوا عنبر بیز کودکان چمن در بازی نهالان گلشن در سرافرازی اطفال شیرخوار بنات نیات بهره بردار قضبان چون تار سیم در اهتزاز مضراب نسیم در آواز و برگها از سرانگشت شمال مثال ساز پرده ساز اشعه خورشید از خلال اشعار چون لعبتان پرنقش و نگار در رقص و بزم آرایبی طبیعت بی عیب و نقص . حالی از حال شدم و دل از دست بدادم چندانکه برخلاف عادت از تماشای نگار به تماشای گلزار گراییدم و بی اراده این ابیات را سراییدم که نه سرداردونه پا اما سراسر دل است و سراسر و پا " .

" باد صبا خوش دریده پرده گل را	هان عزیزان کی نهند پرده به دختر "
" دختر گل باز گشت و بلبل بر خواند	هر غزلی را که ثبت بود به دفتر "
" زاله نگر در میان کاسه ، نرگس	همچو دری کاوفتاده در طبق زر "
" باغ تو گویی نگارخانه چین است	کاین همه نقش و نگار گشته مصور "
" صحن چمن شد زلاله خطه ارژنگ	طرف دمن شد زسبزه کشور کشمیر "
" باران ، باران چواشک دیده عاشق	برق درخشان چو نور چهره دلبر "
" غنچه نورس بزیر برگ خزییده	همچو رضیعی بزیر دامن مادر "
" یا چوبیکی جوجه زیر شهر طاووس	یا چو عروسی که رخ نهفته به معجر "
" گویا ترسد زسوز برق جهانسوز	مانا لرزد زتند غرش تنسدر "
" یا که ز منقار بلبلش . نگرانی است	یا بهراسد ز تندباد و ز صرصر "
" گر نخزد زیر برگ پرده درندش	پند گرفته مگر ز حالت خواهبر "

باری با لعبتان چمن در مغازه بودم و با عروسان گلشن در معاشره که ناگهان نظرم بیار نیک منظرم افتاد دیدم در پای گلبنی نشسته و دیده بر جمال گلی بسته گلاب ازدیده برگل روی می پاشد چندانکه به خار غم دل را می خراشد در اندیشه شدم آیا چه رخ داده که آن گلرخ گلاب از دیده گشاده باری آتشم در جان افتاد و شراره سرکشم بر روان ، فوراً بسویش روان گردیدم و آن روح روان را در آغوش جان کشیدم راز آن زاری را پرسیدم واز سر آن سوگواری جويا گردیدم دیدم آن جان جانانه رخ برافروخت و از پاسخ حکیمانسه اندرزم بیاموخت چندانکه از جوابش بیتاب شدم و در آتش غم کباب واین است مفاوضتی که در گذشته و خامه تذکارش در این نامه بیادگار نوشته " .

نظم

" گلعداری گلی بدستش بود
 " غنچه لب نهاده بود به گل
 " نرگس اولالب از ژالسه
 " دود غم از دل شرر بارش
 " زین حکایت مرا جگر خون شد
 " از پی انصاف خاطر او
 " گفتم ای طرهات به از سنبل
 " گفت در دیده تو نوگل من
 " گفتم ای گل بیا که گل گفتمی
 " گل به گلزار بایدی خندان
 " کس ندیده به گل گلاب زنده
 " از چه او بر گل آب میریزی
 " گر به گلدستهات گلاب دهی
 " گفت رو رو که سخت بی خیری
 " گریه من بود بخنده گل
 " به هر زمانی که نوگلی خندد
 " تا که از گلبنش جدا سازد
 " خنده گل ظلیعه مرگ است

خاراندوه پای بسش بود
 شور شیرین فگنده چون بلبل
 ژاله میریخت بر رخ الاله
 ظاهر از نار روی گلنبارش
 دل شد آب وزدیده بیرون شد
 یک دولحه شدم مجاور او
 با صفاتر تویی و یا این گل؟
 لیک در چشم من گل گلشن
 خوش صدف باز کرده در سفتی
 جای غم نیست جز دل زندان
 اختران را بر آفتاب زنند
 بر گل رو گلاب میریزی
 ترسمت دسته گل آب دهی
 سست اندیشه‌ای و بی نظری
 نه چو بیهوده ناله بلبل
 باغبان کهن کمر بندد
 دورش از خویش و اقربا سازد
 کش به فردا نه بار و نه برگ است (۱)

(۱) - منقول از نمکدان خانه اول، دوره اول صفحه ۵۱ (۲) همان ماخذ صفحه ۵۴

بقیه از صفحه ۵۱

اول در مشهد بود و حینیکه امیر موصوف به هرات مسافرت کرد از او هم تقاضا بعمل آمد، امیر موصوف ملاقات کند که این دیدار در سال ۱۹۰۷ م در میمنه انجام شد. در طی جنگ اول جهانی این شخص بعنوان خبرنگار میان آلمانها و اتریشی‌ها در هرات و بعنوان یکی از هوا خواهان ایشان در ایران، بحساب می‌آمد.

(ناتمام)